

موانع فرهنگی تحزب در ایران

(دوره اول تحزب)

(۱۳۰۴ - ۱۲۸۸ ه. ش)

مرتضی سالمی قمصری* (۱)

تاریخ دریافت: ۸۶/۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۸۶/۹/۲۵

چکیده

در این پژوهش با رویکرد تاریخی به علل فرهنگی ناپایداری احزاب سیاسی ایران پرداخته شده است.

با پیروزی انقلاب مشروطه، مجلس شورای ملی آغاز بکار کرد و از دوره دوم مجلس احزاب رسماً کار خود را آغاز کردند.

اما شکل‌گیری احزاب در ایران شکل متفاوتی داشت. زیرا مناسبات جامعه از لحاظ

* کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی، مدرس دانشگاه.

۱- با تشکر از استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر محمدعلی اکبری، دانشیار محترم گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی که همواره در طول تحصیل از راهنمایی‌های ارزنده ایشان بهره‌ها برده‌ام.

ساختاری، براساس همان مناسبات قبل از مشروطه بود. و احزاب در زمین و زمانی متولد شدند که ابدأً متعلق به ایشان نبود. در این شرایط احزاب به‌جای بالا بردن میزان مشارکت مردمی در سیاست، (که یکی از کار ویژه‌های مهم احزاب است) مشغول زد و خورد با رقبای خود بودند و کارشان از زد و خورد به ترور و تکفیر منتهی شد و نه تنها فضای منازعات سیاسی را آشتی‌پذیر جلوه ندادند، بلکه خود تبدیل به عاملی برای ستیز در جامعه شدند؛ زیرا واژه حزب، تقلیل معنایی داده بود و به همان انجمن‌های مخفی قبل از مشروطه اطلاق می‌شد. احزاب به‌جای جذب مردم، تنها به جذب قدرتمندان و متمولان مشغول بودند و هرچا هم که می‌توانستند کاری انجام دهند، یا به‌دلیل درگیری بین احزاب، موفق به کار نمی‌شدند یا با اعمال نفوذ حاکمیت مستبد و بیگانگان، از صحنه فعالیت خارج می‌شدند.

روی‌هم‌رفته، احزاب از مجلس دوم که کار خود را شروع کردند تا مجلس پنجم، رشد نسبتاً ناچیزی داشتند و بیشتر وقت خود را صرف کوبیدن و از میدان به در کردن رقیب می‌کردند و به‌جای رقابت سیاسی، دست به ستیز سیاسی می‌زدند. در این دوره، فرصت‌طلبان از احزاب به‌عنوان ابزار قانونی، بسیار سود بردند. مثلاً رضاخان با استفاده از احزاب طرفدار خود در مجلس پنجم توانست قاجاریه را خلع کند و خود را شاه ایران بخواند. در نتیجه، احزاب ایران در اولین دوره فعالیت خود به‌صورت ابزار و آلت دست صاحبان قدرت جلوه کردند. این دوره، با عدم موفقیت احزاب و ظهور دیکتاتور از حکومت مشروطه، پایان یافت؛ زیرا با وجود احزاب سیاسی که از منادیان دوره مدرن بودند، بازهم مناسبات دوره قبل از مشروطه جاری بود. و قبل از این که ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد نیاز احزاب ایجاد شده باشد، خود احزاب متولد شدند که چون با ساختارهای موجود در تضاد بودند، نمی‌توانستند به‌طور جدی کار کنند. و تنها به‌صورت نمایشی ناقص از احزاب سایر ملل، به فعالیت خود ادامه می‌دادند.

واژگان کلیدی: احزاب، مشروطه، مدرن

واقعاً صحیح گفته‌اند که ایران کشور منفردین است، در این کشور هر فرد برای خودش سلطانی است و علت ظهور صدها حزب نارس کوچک و به‌وجود نیامدن یکی دو حزب حسابی ملی، همین روح تفرد و تشخیص بی‌لزوم است.

رضازاده شفق، ۱۳۴۴: ۳-۴

مقدمه

پیدایی مفاهیم جدید در عصر قاجار، عصر آشنایی‌های جدی ما با مدنیت و فرهنگ غربی، هم کلمات و تعبیرات تازه‌ای بر ذخیره واژگان زبان فارسی افزوده است و هم مفاهیم کلمات و ترکیبات کهن را دستخوش تحول و دگرگونی کرده است. از آنجا که ما تجربه چنان مفاهیمی را نداشتیم، یعنی وقتی فاقد حکومت ملی یا مجلس ملی، یا حکومت قانونی و مشروطه و حزب بودیم، نمی‌توانستیم چنان مفاهیمی هم در زبان داشته باشیم. اما مشکل، تنها مشکل زبان نبود؛ زیرا مشکل زبان به یک معنی، مشکل تاریخ و ذهنیت انسان ایرانی هم بود. در آن دوران، مفاهیم غربی و تجربیات مربوط به آن، نه در زبان ما وجود داشت، نه در واقعیت تاریخ ما. از این رو، ذهن انسانی که در زبان و تاریخ ایران بالیده و اندیشیده بود، با آن مفاهیم بیگانه و ناآشنا بود. انسان ایرانی، با چنین ذهن و زبان و تاریخی، آنگاه که با مفاهیم جدید آشنا می‌شد، چون تجربه زبانی و تاریخی آن مفاهیم را نداشت، آن‌ها را با درک و شناخت و برداشت تاریخی خود و با تجربه زبانی خود، تفسیر، تعبیر و بازسازی و سعی می‌کرد غرابت و بیگانگی آن مفاهیم جدید را با تقلیل دادن به مفاهیم آشنا، یا تطبیق دادن با دانسته‌های خود بکاهد و صورتی مأنوس و آشنا از آن‌ها ارائه دهد. نه تنها مردم عامی، بلکه روشنفکران هم، البته با تفاوت‌هایی، در درک و فهم این مفاهیم جدید، همان محدودیت‌های زبانی و تاریخی را به شکل دیگری داشتند. در مورد واژه حزب، با دو مشکل روبه‌رو بودیم. اول، حزب، نه در زبان ما وجود داشت و نه در واقعیت تاریخ ما و دوم، مناسبات و ساختارهای جامعه ایرانی آن زمان، به‌هیچ‌وجه با ساختار مورد نیاز برای فعالیت احزاب، همخوانی نداشت. (مشروطه ایرانی)

طرح مسئله

پس از شکست‌های ایران از روس و تحمیل دو قرارداد گلستان و ترکمانچای به ایران، نخبگان ایرانی پیوسته به دنبال کشف دلایل عقب‌ماندگی ایران بودند، تا این که پس از انجام مسافرت‌هایی به اروپا و مقایسه اوضاع اروپا با ایران، مشکل را در شیوه حکومت ایران دیدند و دست به کار تغییر شیوه حکومت شدند و سرانجام با پیروزی انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ه. ش) از طریق تصویب قانون اساسی و متمم آن، به این مهم دست یافتند، با شروع به کار مجلس اول، عملاً شیوه جدید حکومت در ایران آغاز گشت. در دوره اول، تنها از انجمن‌ها به عنوان تشکیلات سیاسی ابتدایی در ایران می‌توان نام برد. اما در مجلس دوم، احزاب سیاسی در عرصه سیاست ایران شکل گرفتند. نحوه شکل‌گیری این احزاب بر مبنای همان انجمن‌ها استوار بود؛ یعنی همان انجمن‌های مخفی، به صورت احزاب جدید اعلام موجودیت نمودند. اطلاعات حزبی آن‌ها در حد بسیار اندک و تقلیدی از احزاب قفقاز و برخی کشورهای اروپایی بود. حتی در حد نخبگان جامعه نیز اطلاع چندانی نسبت به احزاب و ساز و کار آن‌ها وجود نداشت. احزاب اولیه ایران، همان مجامع قبل از مشروطه بودند که تنها نام حزب را به خود اضافه کرده بودند. در جامعه نیز هنوز بستری برای فعالیت‌های حزبی ایجاد نشده بود. به عبارت دیگر، تأسیس احزاب در ایران، برخاسته از نیاز جامعه نبود، بلکه چون مجلس ایجاد شده بود، به تقلید از کشورهای دیگر که احزاب در دوره فعالیت مجالس حضور پیدا می‌کردند. در ایران نیز احزاب تشکیل شدند. حکومت، خود نمایندگان مجلس، مردم و مطبوعات، کمتر اعتقادی به احزاب داشتند و عموماً احزاب را به دیده کسانی می‌نگریستند که در صدد کسب قدرت بودند؛ در حالی که این اصل اساسی شکل‌گیری احزاب، یعنی به دست آوردن قدرت، در کشور ما امری بسیار منفی به حساب می‌آمد. احزاب نیز چون در مرحله ابتدایی حیات خود بودند، چندان کار مثبتی نمی‌توانستند انجام دهند و چون ساز و کار و روش رقابت سیاسی را نیاموخته بودند، به جای رقابت، معمولاً به ستیز خشونت‌بار سیاسی می‌پرداختند و بدین ترتیب، مجلس، جامعه و مطبوعات، تبدیل به صحنه ستیز خشونت‌بار احزاب شده بود. از این رو، احزاب نه تنها مشکلی از کشور را حل نمی‌کردند، بلکه خود نیز بعضاً به بحران‌ها دامن می‌زدند و به علت نفوذ شدید بیگانگان در ایران، هر جا هم که می‌خواستند خدمتی بکنند، با اعمال نظر بیگانگان خنثی می‌شد.

یافتن پاسخ‌های مناسب درباره علل فرهنگی ناپایداری فعالیت‌های احزاب سیاسی در ایران، مسئله این مقاله را تشکیل می‌دهد. پرسش‌های اساسی در این راستا به شرح زیر است:

- ۱- حزب سیاسی چیست؟
- ۲- چه رابطه‌ای میان وضعیت عینی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران و زیرساخت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی مساعد برای فعالیت احزاب می‌توان قایل شد؟
- ۳- زیرساخت‌های نامساعد فرهنگی در ایران چگونه بر فعالیت حزبی اثرات منفی برجای گذاشت؟
- ۴- چه رابطه‌ای میان احزاب سیاسی در فرهنگ سیاسی رایج در ایران، در مقطع مورد بررسی پژوهش می‌توان قایل شد؟
- ۵- فرهنگ سیاسی رایج، چه موانعی را بر سر راه گسترش و تعمیق فعالیت حزبی به وجود آورد؟

اهمیت موضوع

تا به حال در مورد علل ساختاری و موانع موجود بر سر راه تحزب در ایران، کم کار شده است. به جز دو - سه کتاب و پایان‌نامه که آن هم به صورت کلی و نه به صورت ساختاری، به علل ناکارآمدی احزاب در ایران پرداخته‌اند، اثر مشخص و نمایان دیگری به چشم نمی‌خورد. افزون بر این که موانع ساختاری موجود بر سر راه تحزب در ایران، تا به امروز نیز ادامه دارند و هنوز پس از گذشت بیش از یک سده از انقلاب مشروطه، جامعه ما، چه در سطح مردم و چه در سطح حکومت‌گران، به احزاب اعتماد ندارد و آن‌ها را فرصت طلب می‌پندارد. و هنوز هم جامعه، تلاش احزاب برای کسب قدرت را به مثابه خیانت به کشور تلقی می‌کند، در صورتی که احزاب برای کسب قدرت ایجاد می‌شوند نه چیز دیگری.

بر پایه تعاریف موجود می‌توان حزب سیاسی را این گونه تعریف نمود: به سازمان‌ها و گروه‌های بنیان یافته، منظم و مرتبی که برای مبارزه در راه قدرت ساخته شده‌اند و منافع و هدف‌های نیروهای اجتماعی گوناگون را بیان می‌کنند و خود هم به درستی، وسیله عمل سیاسی آنان می‌باشند، حزب سیاسی گفته می‌شود.

نظریات موجود درباره منشأ پیدایش احزاب

در مورد منشأ پیدایش احزاب، سه نظریه مطرح است:

۱- نظریه انتخاباتی

۲- نظریه توسعه و نوسازی

۳- نظریه تضاد طبقاتی

۱- نظریه انتخاباتی

احزاب در آغاز به شکل کمیته‌های انتخاباتی ظاهر شدند که هم حمایت اعیان را از یکی از نامزدها اعلام نموده و هم وجوه مالی لازم را برای مبارزه انتخاباتی فراهم سازند. در چارچوب مجالس شورا نیز دیده شده است که گروه‌های پارلمانی متشکل از نمایندگان هم‌عقیده برای یک اقدام مشترک به وجود آمده‌اند. این همکاری نمایندگان از بالا طبیعتاً گرایشی را در کمیته‌های انتخاباتی موجب شد تا با یکدیگر در پایین هرم طرح اتفاق بریزند. بدین سان احزاب سیاسی خلق شدند (دورژه، ۱۳۵۷: ۸۹).

دورژه و اشنایدر از پیروان نظریه انتخاباتی محسوب می‌شوند.

برخی دیگر پیدایش احزاب را منوط به نظام‌های مردم‌سالار و به عبارتی، پیدایش پارلمان کرده‌اند و معتقدند پیدایش احزاب سیاسی، در دو زمان و تاریخ، تحقق یافت. یکی، هنگامی که مجلس‌های نمایندگی، نقش فعال‌تری در امور حکومت به‌عهده گرفتند و دخالت مؤثر آن‌ها در امور حکومت افزایش یافت. دیگر، هنگامی که توده‌های وسیع مردم خواستار حق انتخاب نمایندگان این مجلس‌ها شدند.

حزب سیاسی زمانی پیدا شد که مردم مفهوم واقعی مردم‌سالاری را دریافتند و به مزایای انتخابات پی بردند» (محمدی‌نژاد، ۱۳۵۵: ۴۹).

اشنایدر نیز نظام مردم‌سالاری، حکومت پارلمانی و انتخاباتی را عامل اصلی پیدایش حزب‌های سیاسی می‌داند. وی باور دارد که دوام حکومت مردم‌سالاری بدون وجود حزب‌های سیاسی ممکن نیست و سرکوب آن‌ها منجر به از بین رفتن آزادی‌های فردی خواهد شد (همان: ۵۲).

۲- نظریه توسعه و نوسازی

در این نظریه، پیدایش حزب سیاسی با فراگرد توسعه و نوسازی پیوند دارد. توسعه، فرایندی است همه‌جانبه و مرکب که جنبه‌های اقتصادی آن را کاربرد دانش جدید و تکنولوژی جهت کنترل منابع طبیعی، افزایش تولید ناخالص ملی، افزایش رشد بازده سرانه، تقسیم کار، تولید انبوه و ایجاد تخصص در تولید محصولات قابل عرضه در بازار، و جنبه‌های اجتماعی آن را ظهور مشاغل نو، روابط اجتماعی نو، شهرنشینی، پدید آمدن نهادهای جدید برای انجام وظایف جدید و پیروی از نظام‌های اقتصادی و اجتماعی تازه بشری به جای نظام‌های قدیمی و جنبه سیاسی آن را آگاهی بیشتر افراد از مسایل سیاسی و شرکت در امور سیاسی، تماس پیدا کردن تقریباً هر نوع فعالیت افراد با حکومت و قانون، و ازین رفتن کانون‌های سنتی قدرت تشکیل می‌دهند.

براین اساس، پیدایش حزب سیاسی مؤید این است که جامعه به مرحله‌ای از تکامل و رشد خود رسیده که سیاست‌گری و رهبری سیاسی آن نمی‌تواند به عده معدودی افراد بی‌علاقه و بی‌تفاوت به احساسات و عقاید مردم محدود باشد. به نظر اورت لد (O. Lead) سه دگرگونی در سده‌های ۱۷ و ۱۸ در اروپای غربی رخ داد که می‌توان آن‌ها را سرچشمه احزاب سیاسی دانست. وی به این دگرگونی‌ها لقب انقلاب داده است.

۱- مخالفت توده با ادامه امتیازهای طبقاتی

۲- پیشرفت‌های صنعتی

۳- پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی (همان: ۶۲).

پیشرفت‌های علمی و صنعتی، سبب ظهور طبقه‌ای جدید شد که می‌توان آن را طبقه متوسط نامید. پافشاری این طبقه برای کسب برابری با طبقه اشراف و شرکت در امور سیاسی، باعث پیدایش حزب‌های سیاسی گشت.

۳- نظریه تضاد طبقاتی

پایه و اساس این نظریه بر این استوار است که پیشرفت‌های صنعتی باعث افزایش تولید کارگران و در نتیجه، افزایش قدرت گروهی آن‌ها و نیز آگاهی آن‌ها به میزان قدرت خود می‌شود. لیکن، چون افراد این طبقه به وسیله سوداگران استثمار می‌شوند و وضع زندگی آن‌ها

که از مالکیت، ثروت و رفاه محرومند، روزه‌روز بدتر می‌شود، به تدریج در قالب حزب سیاسی، متشکل می‌شوند. به عقیده لنین، برای این که کارگران در تلاش خود برای سرنگون ساختن نظام سرمایه‌داری پیروز شوند، وجود یک حزب متمرکز انقلابی و محدود جهت رهبری آن‌ها ضروری است. لنین نام این حزب را پیشرو کارگران نامیده است و گفته باید از افرادی تشکیل شود که نظریه مارکس را به خوبی درک کنند، معتقد به انقلاب باشند و عملیات انقلابی حرفه آن‌ها باشد (یوسفیه: ۶۲).

پس از انقلاب، نیاز به حزب از بین نخواهد رفت؛ چرا که حزب مزبور بایستی به هدف‌های انقلابی نیز تحقق بخشد، دشمنان انقلاب را کنترل یا نابود سازد، برنامه اکثریت را اجرا کند و جامعه را به سوی نظام سوسیالیستی رهبری نماید.

تاریخ تشکیل احزاب در غرب، همزمان با تحولات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در این جوامع است. بدین معنا که به موازات رشد سرمایه‌داری احزاب برای دفاع از منافع طبقه سرمایه‌دار، پا به عرصه وجود گذاردند. بر این اساس، احزاب محافظه‌کار و لیبرال، بر محدودیت نقش دولت و دادن استقلال عمل بیشتر به افراد در عرصه سیاست و اقتصاد تأکید کردند. به تدریج با توسعه صنعت و گسترش کارخانجات و ظهور طبقه کارگر، احزاب کمونیست و کارگر تشکیل شدند و به دفاع از حقوق طبقات پایین پرداختند (علیزاده، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

درباره ایران تا حدودی می‌توان قایل به نظریه انتخاباتی شد. زیرا تا قبل از تشکیل پارلمان، گروه‌ها و انجمن‌های مخفی، فعال بودند و فضا برای فعالیت عینی، مناسب نبود. اما پس از آغاز به کار پارلمان و خصوصاً از دوره دوم مجلس شورای ملی که دیگر انتخابات به صورت صنفی نبود، همان انجمن‌ها فضا را مناسب‌تر دیدند و با استفاده از الگوهای غربی اقدام به تأسیس حزب کردند.

این دوره را بر اساس نظریه توسعه و نو سازی نمی‌توان تحلیل کرد. زیرا نه تنها هنوز جامعه به مرحله‌ای از رشد نرسیده بود که دارای سیاستگذاران نامحدودی باشد، بلکه تمام کانون‌های سنتی بر جای خود باقی بودند. در واقع، با انقلاب مشروطه، تنها یک موج سیاسی به راه افتاده بود، نه یک سلسله اقدامات ساختاری.

نظریه تضاد طبقاتی نیز در این دوره مصداق پیدا نمی‌کند. زیرا هنوز نه از سرمایه‌داری خبری بود نه از طبقه کارگر به معنی واقعی آن. در این زمان، هنوز طبقات سنتی بر جای بودند

و نیازی هم به تشکیل حزب نداشتند.

عملکرد احزاب در این دوره را می‌توان براساس نظریه تعیین‌کنندگی محیط فرانک سورف، تحلیل کرد. زیرا احزاب، متأثر از محیط اجتماعی خود نتوانستند گلوله را تبدیل به رأی کنند و چون مناسبات حذفی در جامعه حاکم بود، اقدام به حذف مخالفان خود می‌کردند و این‌گونه اعمال باعث می‌شد که احزاب عمده خود را به جای تهیه برنامه ساختاری برای نهادینه کردن دموکراسی در کشور، صرف خنثی کردن اقدامات رقبا کنند.

چارچوب نظری

پیدایش و استمرار احزاب به‌عنوان نهادهای عصر مدرن به‌طرز اجتناب‌ناپذیری با خصوصیتی که تمامیت این عصر را شکل می‌دهند، ارتباط دارد. عصر مدرن، ساخته‌ای از اجزای اقتصاد، فرهنگ، جامعه و سیاست مدرن است، که بدون آن‌ها کلیتی به‌نام عصر مدرن پدیدار نمی‌شود.

استمرار و کارآمدی یک نهاد یا نظام، مستلزم پاسخ‌گویی به خواسته‌های مختلف جامعه است که بستگی به شناخت و برداشت دقیق از مختصات و تمایزات فرهنگی جامعه دارد. معمولاً میان نهاد موجود جامعه و نیازهای آن، ارتباط مستقیم وجود دارد. نهادهای موجود اگر به‌طور ساختاری و اصولی ایجاد شده باشند و بین آن‌ها و نیاز جامعه رابطه مثبت برقرار باشد، پاسخ‌گوی نیازهای عینی خواهند بود. درباره این رابطه، دورکیم می‌گوید: «واژه کارکرد به دو شیوه متفاوت به‌کار رفته است؛ گاهی به‌معنای دستگاهی از حرکات حیاتی است، صرف‌نظر از نتایج آن، و گاه به‌معنای رابطه هم‌جوایی موجود مابین این حرکات و برخی نیازهای تن» (دورکیم، ۱۳۶۹: ۵۹).

مدرنیته در اصطلاح عبارت است از دریافتی نو از جهان، هستی، زمان و تحول تاریخی. اصطلاح مدرنیته با این تعبیر، تمامیتی است کلی که اجزای پراکنده آن در هنر، فلسفه، سیاست، اقتصاد، در کنار هم و همراه هم، هیأتی موزون، هماهنگ، همگون و تام را تشکیل می‌دهند. تحول جوامع و گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن، نیاز به تغییر دیدگاه‌ها در تمام زمینه‌ها دارد، که البته پیش‌نیاز تغییر دیدگاه‌ها، تغییر در شرایط اجتماعی است. یعنی در عین حال که جامعه از لحاظ سیاسی در دوره گذار است، از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز باید

دچار گذار شده باشد. زمانی که دوره گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن آغاز شد، نهادهای آن از قبیل انجمن‌ها، احزاب و پارلمان نیز به دلیل احساس نیاز ایجاد می‌شوند. براساس مطالب فوق، جامعه‌ای می‌تواند شاهد ظهور و استمرار فعالیت‌های حزبی باشد، که وارد عصر مدرن شده باشد. یعنی از لحاظ ساخت سیاسی - اجتماعی - فکری و اقتصادی، از مناسبات جامعه سنتی فاصله گرفته باشد. حزب، تشکیلاتی است که برای کسب قدرت سیاسی در حکومت یا دولت فعالیت می‌کند. این تلاش معمولاً از طریق انتخابات آزاد به ثمر می‌رسد. بنابراین، آزادی و انتخابات، دو وجه جدا نشدنی از احزاب است و حاکمیت خودکامه، مانع اصلی تشکیل و ماندگاری آن. در تشکیل و ماندگاری احزاب، سه عامل مرتبط به هم، شامل: نوع حاکمیت وقت، ساختار فرهنگی جامعه و ساختار اجتماعی جامعه دخیل هستند.

اولین عامل یا مانع برای حضور پایدار احزاب، قدرت سیاسی خودکامه است. حکومت‌های دموکراتیک، زمینه‌ساز پیدایش احزاب سیاسی و وجود احزاب واقعی، موجب پیدایش حکومت دموکراتیک می‌شود. حکومت‌های دموکراتیک، ساخته‌ی احزاب آزادند و حکومت‌های خودکامه، سازنده‌ی احزاب دولتی. اما باید دید که چگونه دولت دموکراتیک و یا قدرت خودکامه، به وجود می‌آید. پیدایش این دو نوع قدرت متفاوت، به عوامل تاریخی، شامل ساختار فرهنگی و ساختار اجتماعی جامعه بستگی دارد.

حکومت خودکامه و حزب

تمام نمونه‌های غربی و شرقی نشان می‌دهد که تشکیل و پایداری، یا ناپایداری احزاب، رابطه‌ای مستقیم با نوع قدرت سیاسی حاکم در جامعه دارد. همان‌گونه که گفته شد، احزاب ابزار کسب قدرت سیاسی هستند. اگر دولت وقت بتواند قدرت را در انحصار خود بگیرد و برای آن مشروعیت بسازد، یا خود را با زور بر جامعه تحمیل کند، احزاب واقعی، زمینه و دلیل وجودی پیدا نمی‌کنند. در چنین وضعیتی، قدرت حاکم، احزاب یا تشکل‌های شبه‌حزبی خود را به وجود می‌آورد تا مستقیماً در خدمت نهاد قدرت وقت باشند و به موازات آن، اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های مدنی مورد نظر خود را نیز می‌سازد و از شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های مدنی مستقل جلوگیری می‌کند.

مرور تاریخی فوق نشان می‌دهد که تشکیل و پایداری حزب، مستلزم وجود فضای باز

سیاسی، آزادی مطبوعات، انتخابات واقعی و قوانینی است که حاکمیت را به چرخش قدرت، متعهد و ملتزم کند، و برعکس، خودکامگی سیاسی، مانع ماندگاری احزاب است. اما این مشکل به همین مختصر ختم نمی‌شود. در ادامه به جنبه‌های دیگر علل ناپایداری احزاب اشاره خواهد شد.

ساختار فرهنگی

غرض از ساختار فرهنگی، ذهنیتی است که انسان در ارتباط با محیط اجتماعی خود کسب می‌کند و آن می‌شود که با خود دارد و محیط به او داده است. از جمله الزامات این ساختار فرهنگی، روحیه همکاری و رقابت است. (علمداری، ۱۳۸۵: ۲۰)

روحیه همکاری و رقابت، دو عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری واقعیت حزب سیاسی است. نه همکاری و نه رقابت، هیچ کدام به تنهایی نمی‌تواند سازنده و کافی باشد. همکاری را با دنباله‌روی و رقابت را با دشمنی نباید اشتباه گرفت. درحالی‌که همکاری و رقابت، دو عامل مثبت‌اند، دنباله‌روی و دشمنی، دو عامل منفی و مانع هستند. روحیه رقابت با احزاب دیگر، باعث رشد همکاری درون‌حزبی می‌شود.

تجربه تحزب در ایران نشان می‌دهد که فرهنگ حاکم در ایران دوره اول تحزب، نه رقابت و همکاری، بلکه انحصارطلبی، دشمنی، تلاش برای سلطه‌یابی مطلق بر دیگران و سیاست حذف بوده است. برعکس، روحیه ائتلافی و سهم‌کردن دیگران در قدرت، بسیار ناچیز بود. این روحیه، عامل مخربی در ناپایداری احزاب بوده است.

افزون بر همکاری و رقابت، حزب‌سازی نیاز به روحیه اعتماد به دیگران، خردورزی، هدفمندی و پذیرش بوروکراسی (رابطه‌ی سلسله‌مراتبی، قانونی و رسمی) دارد. مشارکت در کار حزبی بدان معنا است که افرادی در همکاری با یکدیگر و رقابت با گروهی دیگر، می‌توانند براساس اصولی، ضمن دست‌یابی به هدف خود که همان کسب قدرت سیاسی است، حق موجودیت و امکان موفقیت سیاسی رقیب خود را به‌طور قانونی و اجتماعی به رسمیت بشناسند. ائتلاف حزبی و قدرت مشارکتی، ضرورت پرورش روحیه سالم در همکاری و رقابت است. فرهنگ سیاسی ایران، کمتر با این مفاهیم و محتوا همسویی داشته است. همان‌گونه که حاکمیت، طالب انحصار قدرت است و هیچ نقد و مخالفتی را تحمل نمی‌کند، در

طیف اپوزیسیون معترض نیز روحیه‌ی مشابهی وجود دارد. آن‌ها به دلیل همین روحیه‌ی انحصارطلبی و غیرائتلافی و دشمنی، پیش از آن‌که توفیقی به دست آورند، بر سر تسخیر انحصاری آن با هم به جدال می‌پردازند، و می‌کوشند رقبا را از صحنه دور کنند. این روحیه، چه در طیف حاکمیت و چه در طیف مخالفان، حتی برای منافع خود، خصلت تخریبی دارد نه سازندگی. (تقابل اعتدالیون و دموکراتها)

در عرصه ساختار فرهنگی، آن‌چه بیشتر در ایران حاکم بوده است، بقایای هنجارهای فرمانبرداری، روابط خونی و خانواری، قبیله‌ای و قومی، محله‌گرایی، تقلید و مرید و مرادی، رفیق‌بازی و نیز همبستگی‌های مذهبی است. این مناسبات به جای مناسبات قانونی، خردگرایی و بوروکراتیک، به درون احزاب نیز کشیده شده و آن را از محتوا و ضرورت‌های حزبی، تهی می‌کند. (علمداری، ۱۳۸۵: ۲۰)

بخشی از این روحیه، زاییده‌ی ساختار فرهنگی است و بخش دیگر، حاصل ساختار اجتماعی جامعه. ساختار فرهنگی اگر چه از ساختار اجتماعی تغذیه می‌کند، ولی زمانی که ساخته شد، مستقل از آن عمل می‌کند. درست است که یک فرد متعصب دینی، تنها در محیط دینی تعصب‌آلود ساخته می‌شود، ولی زمانی که این اعتقاد به او منتقل شد، مستقل از محیط، تعصب به خرج می‌هد و می‌کوشد تا محیط را به رنگ خود درآورد. یعنی آموخته‌ی ذهنی انسان، می‌شود ساختار فرهنگی او و مرجع داوری برای تشخیص درست‌های و نادرستی‌ها. او از این پس، دنیا را از این دریچه می‌بیند و چون آن را درست، طبیعی و عین حقیقت می‌پندارد، می‌خواهد همه به مانند او عمل کنند و دنیا را آن‌گونه که او می‌بیند، ببینند. این ذهنیت، به راحتی، رقابت را به دشمنی و همکاری را به تقلید و دنباله‌روی بدل می‌سازد. (همان: ۲۰)

زمینه‌های ساختار اجتماعی

ساختار اجتماعی، به مجموعه‌ی مرتبط نهاد‌های تشکیل‌دهنده جامعه گفته می‌شود. دلایل ساختار اجتماعی ناپایداری احزاب در ایران، با عدم حضور واقعی دیگر پدیده‌های دنیای مدرن مرتبط است. یعنی ریشه کلیه ویژگی‌های پیشرفت در دنیای مدرن، با رشد احزاب سیاسی تقریباً مشترک و یکسانند. به عبارت دیگر، ماندگاری احزاب، با عوامل رشد و توسعه‌ی جامعه،

رابطه مستقیم دارد.

هر موضوع جدید ابتدا باید در ذهن انسان جای خاص خود را بیابد و پس از آن است که در جهان خارج عینیت پیدا می‌کند. اگر بدون ذهنیت مناسب، امری به عینیت برسد، یک امر بی‌ریشه و محکوم به شکست است. اگر پیوند بین ذهن و عین را بپذیریم باید گفت که برای تغییر در شرایط اجتماعی باید روی اذهان کنشگران کار کرد. «تدوین قانون اساسی، ایجاد نهادها و سازمان‌های دموکراتیک و حتی احزاب برای تحقق و استمرار دموکراسی کفایت نمی‌کند، بلکه تحقق و استمرار دموکراسی نیازمند شرایط پایدارتری است که ریشه در اعماق جامعه انسانی دارد و به عبارت دیگر مادام که تحول اساسی در روحیه مردم و شرایط اجتماعی صورت نگیرد این نهادها و قوانین کالبد بی‌روحي خواهند بود که جز نام دموکراسی نشان دیگری ندارند» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۵).

ایران، جامعه‌ای در حال گذار (Transitional Society) است و علاوه بر دارا بودن ویژگی‌های یک جامعه در حال انتقال از وضعیت‌های شکل‌گرفته تاریخی - سنتی به یک جامعه‌ی جدید و در حال دگردیسی (Transformation)، بسیاری از هنجارها و رفتارهای فردی و جمعی جامعه نیز در حال دگرگونی و تغییر در شکل و محتوا است. در جامعه در حال انتقال و دگردیسی، همگنی و یکنواختی در رفتارها، آرا، عقاید و اندیشه‌ها وجود ندارد، بلکه طیفی گسترده از اندیشه‌ها و رفتارها قابل مشاهده است. در جامعه در حال انتقال، نظم شکل گرفته در یک جامعه سنتی دیده می‌شود. تنوع و تکثر افکار و اندیشه‌ها و اختلاف آرا، ویژگی طبیعی جامعه بشری است اما در جامعه در حال انتقال و دگردیسی، این تنوع به مراتب بیشتر و متنوع‌تر است^(۱) و به همان اندازه هم برخورد آرا و عقاید، بیشتر و قوی‌تر است. (یزدی، ۱۳۸۵:

۱- پدیده حزب در گفتمان سیاسی - فرهنگی ایران از دو منظر قابل بحث و بررسی است. از یک منظر، حزب، یک گروه انسانی با ایدئولوژی واحد، تعریف شده است. در ادبیات دینی، واژه حزب به‌همین معنا، هم برای یکتاپرستان (حزب الله) (فان حزب الله هم الغالبون) و هم برای حزب شیطان به کار رفته است. همه‌ی انبیا و رسولان الهی یک جهان‌بینی و یک ایدئولوژی دارند و یک حزب محسوب می‌شوند. اما از منظر دیگر، حزب به‌عنوان نوعی از سامان‌یافتگی سیاسی، پدیده‌ای جدید در جوامع دموکراتیک امروزی است. در جامعه‌ای که حقوق و آزادی‌های اساسی ملت، نهادینه شده باشد، منطقی‌ترین و عملی‌ترین شیوه‌ی قابل قبول، دخالت مردم در سرنوشت خود از طریق تشکیل احزاب سیاسی است. احزاب سیاسی جدید، با آن معنا و (ادامه در صفحه بعد)

۱۵) (این ویژگی‌ها در دوره مورد بحث این مقاله به وضوح قابل مشاهده‌اند.) در جوامع درحال گذار، نقش نخبگان بسیار مؤثر است. «اساسی‌ترین نقش نخبگان سیاسی در پویش نهادینگی سیاسی و بسط حوزه سیاست، مشروعیت بخشیدن به ارزش‌ها و نهادهای جدیدی است که اصول و مبانی همکاری و همزیستی عمومی را تبیین می‌کنند و به پویش سیاسی، خصلتی ملی-اخلاقی می‌بخشند. ضعف و نارسایی این ارزش‌ها و بی‌لیاقتی نخبگان در تبیین آن‌ها باعث تزلزل و در نهایت فروپاشی نهادهای سیاسی خواهد شد.» (ازغندی، ۱۳۷۶: ۲۰). که البته نخبگان ما نیز در این دوره چندان توفیقی نیافتند. که در ادامه مثالهایی ارائه خواهد شد.

مروری بر روند فعالیت احزاب در این دوره

ایرانیان زمانی که در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ میلادی با تمدن مدرن غرب آشنا شدند، کوشیدند با الگوبرداری از تحولات جوامع غربی، به نوسازی فکری، سیاسی و اجتماعی ایران پردازند. عباس میرزا بیشتر به نوسازی ارتش علاقه‌مند بود. فراهانی‌ها، پدر و پسر، و میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به نوسازی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توجه داشتند و پیشتازان جنبش مشروطیت نیروی خود را صرف نوسازی سیاسی ایران کردند تا ساختار قدرت استبدادی را به حکومت مشروطه بدل کنند.

از زمان تشکیل اولین احزاب ایرانی، اعتدالیون و دموکرات‌ها، در عصر مشروطیت ایرانی‌ها نیز به اهمیت و ضرورت حزب برای مهار قدرت سیاسی پی بردند، ولی مغلوب دیکتاتوری حاکم شدند. با روی کار آمدن رضاشاه اگر چه پدیده‌ی مثبت دولت-ملت به وجود آمد و در پی آن، نوسازهای سخت‌افزاری، مانند راه آهن و نرم‌افزاری، مانند دانشگاه، از بالا آغاز شد و به بار نشست، ولی در زمینه‌ی دموکراتیزه کردن قدرت سیاسی، توفیقی حاصل نشد و استبداد دوره قاجاریه، در شکل دیکتاتوری نوین ادامه یافت و احزاب سیاسی نوپای ایران، قربانی همین دیکتاتوری شدند. فضای باز دوره شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲ و شکل‌گیری مجدد احزاب

مفهوم حزب در گفتمان قرآنی، متفاوت هستند. در آن‌جا حزب، یک جریان فکری تام و کلی است؛ اما در جامعه جدید ممکن است احزاب متعددی تشکیل شوند که همه به یک جریان عام سیاسی یا اقتصادی یا ایدئولوژیک تعلق نداشته باشد. (یزدی، ۱۳۸۵: ۱۵).

نشان داد که در نبود قدرت دیکتاتوری، زمینه‌ی فکری ضروری برای تشکیل احزاب فراهم است. اگرچه مناسبات درون حزبی هنوز تابع ساختار فرهنگ پیشامدرن باقی مانده بود و اثرات نامطلوب خود را برجای گذاشت.

تنها در دوره جنگ جهانی دوم، برکناری و تبعید رضاشاه و نبود پشتوانه محکم برای سلطنت پسر او محمدرضا شاه بود که احزاب با نفوذی شکل گرفتند. همین شرایط با درجاتی ضعیف‌تر، در دوره مبارزات سال‌های ۳۹ تا ۴۱ و سپس در انقلاب اسلامی (۵۷-۱۳۵۶) نیز رخ داد. زمانی که قدرت مطلق شاه، در هم شکست و قدرت دوگانه به وجود آمد، بار دیگر احزاب جدیدی به وجود آمدند و احزاب قدیمی بازسازی شدند. ولی به چند دلیل، از جمله گسترش پوپولیسم و توده‌گرایی، ناآشنایی با تجربه احزاب غربی، مناسبات طایفه‌ای، و الگوبرداری از احزاب کمونیستی و سر آخر، برگشت خودکامگی و سرکوب سیاسی، عمر این احزاب بسیار کوتاه بود.

فعالیت‌های احزاب از مجلس دوم (۱۲۸۸ ه. ش) تا مجلس پنجم (۱۳۰۴ ه. ش) نشان‌دهنده این مهم است که احزاب سیاسی ایران در نخستین دوره فعالیت خود، نتوانستند نقشی مشابه آن چه احزاب در کشورهای اروپایی بازی می‌کردند، ایفا کنند.

از ابتدای آغاز به کار احزاب در ایران، پیوسته عدم تناسب بین ساختار سیاسی و فرهنگی جامعه و ساختار سیاسی فرهنگی مورد نیاز، یکی از دلایل عدم رشد احزاب بوده است. گرچه ما به‌طور ظاهری با استقرار احزاب در جامعه روبه‌رو بوده‌ایم، اما این استقرار، فاقد ساختار سیاسی - فرهنگی مورد نیاز احزاب بوده است و در واقع، به جای ساختار دموکراتیک، دارای ساختار سیاسی اقتدارگرا بوده‌ایم. ساختار سیاسی - فرهنگی مبتنی بر اقتدارگرایی، با رشد و بالندگی احزاب سیاسی تباین دارد و ساختار اقتدارگرایی و آمریت سیاسی - فرهنگی در نزد حاکمان باعث می‌شود که حاکمیت، هیچ رقیبی را برای خود فرض و تحمل نکند.

اوضاع فرهنگی حاکم بر فعالیت احزاب سیاسی در دوره اول تحزب

(۱۳۰۴-۱۲۸۸ ه. ش)

۱- ویژگی‌های گروه‌های حاکمه

از ویژگی‌های گروه‌های حاکمه در ایران می‌توان به تلقی شخصی از حکومت اشاره کرد، به

طوری که مسایل سیاسی وسیله‌ای برای حفظ نفوذ و منافع خانوادگی به شمار می‌آمد. بسیاری از عملکردهای افراد سیاسی ایران در این قالب، قابل طرح است و به همین دلیل بود که اکثریت و اقلیت در مجالس بعضاً جابه‌جا می‌شد.

از دیگر ویژگی‌ها، اقتدارطلبی گروه‌های حاکمه بود که خود از تبعات فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایران نشأت می‌گرفت. در این مورد، روزنامه کاوه تعبیر جالبی بیان کرده است: «جمعی در میان ما هستند که می‌خواهند بر همه ما سوار بشوند و هیچکس در موقع سوار شدن آن‌ها نباید چموش یا سخت رکاب یا کج پالان باشد بلکه باید رام و مطیع افسار تقلید کورکورانه را به گردن خود انداخته و شلاق را به دست سوار محترم داده و راه افتد» (کاوه، ۱۳۳۸ ه. ق، شماره دهم).

مثلاً سپهدار اعظم، زمانی که توانست اکثریت مجلس دوم (اعتدالی‌ها) را راضی کند اختیارات فوق‌العاده به دولت بدهند، به‌عنوان رئیس‌الوزرا عده‌ای از اعضای حزب دموکرات، از جمله رسول‌زاده را تبعید کرد. فرهنگ سیاسی آمریت حتی در بین نخبگان جامعه و جریانات روشنفکری نیز وجود داشت. در این دوره، متهم نمودن سران احزاب و جریانات به بی‌دینی نیز رایج بود؛ چنان چه سیدحسن تقی‌زاده، به فساد عقیده از سوی علما متهم شد. روزنامه حبل‌المتین در مورد تقی‌زاده مطلب جالبی نوشت که بدان اشاره می‌کنیم. حبل‌المتین پس از بیان محاسن تقی‌زاده می‌نویسد: «به عقیده ما او دارای چند عیب هم هست: اول فرهنگ پلنگ طبیعتی، یعنی کسی را بالای دست خود نتواند دید؛ دوم پارتی‌بازی» (افشار، ۱۳۵۹: ۲۱۴). پارتی‌بازی به معنای حزب‌بازی بوده است و این خود نشان می‌دهد که حتی از نگاه نشریه منتسب به روشنفکران نیز وابستگی و ارتباط با احزاب، عیب به حساب می‌آمده است، و در می‌یابیم که هنوز فرهنگ کار حزبی در ایران جا نیفتاده بود.

۲- ارتباط میان احزاب

فرهنگ حاکم بر روابط میان احزاب هم خود معضلی بس بزرگ بر سر راه نهادینه شدن فعالیت‌های حزبی بود. احزاب سیاسی ایران، هم از طرف حاکمیت تحت فشار بودند و هم خود نسبت به هم، مشکلاتی ایجاد می‌کردند و به‌جای استفاده از شیوه‌های مبارزه پارلمانی، به شیوه‌های غیراصولی روی می‌آوردند که حاکی از نوعی بی‌اعتمادی به دیگران بود. «ایرانیان

ادعا می کنند که اساساً بی اعتماد نیستند؛ بلکه چون هیچ مبنایی برای اعتماد در جامعه ایرانی وجود نداشت آنها نیز برای حفظ و حراست خود به همان گونه واکنش نشان می دادند» (Zonis, 1961: 366).

این بدبینی تنها خاص فعالان سیاسی نبود، بلکه مشارکت کنندگان نیز نگرش بدبینانه داشتند و در مواضع خود نیز هیچ‌گاه ثبات و تعادل لازم رانداشتند زیرا ماهیت جریانات سیاسی مشخص نبود. بهار، این موضوع را در مجلس چهارم این‌گونه بیان کرده است: «اقلیت مجلس را عناصری از حزب تازه سوسیالیست و عده‌ای از رفقای قدیم من به وجود آورده و اکثریت مجلس را اصلاح‌طلبان در دست گرفته بودند و این اکثریت و اقلیت هم چون پایه‌اش بر مسلک و مرام نبود بعد از یکسال گاهی به هم می خورد: یعنی اقلیت با دسته دیگری سازش می کرد و از آن‌ها قُر می زد و از ناراضیان استفاده کرده دولت را می انداخت، باز افراد اکثریت قدیم دست و پا کرده رفقای قُر زده سابق را جلب کرده و از افراد مؤتلف یا اقلیت هم چند تایی ر بوده، دولت افتاده را به روی کار آوردند» (بهار، ۱۳۲۹، ج اول: ۱۳۱).

چون فرهنگ سیاسی متناسب با فضای فعالیت احزاب سیاسی در میان اکثریت و اقلیت وجود نداشت، خشونت جایگزین رقابت شده بود. «پس از این که احزاب سیاسی با اسامی مخصوصه و پروگرام معینه در مجلس آشکار گردید، فرقه اقلیت به نقّادی پرداخت و فرقه اکثریت به مدافعه مشغول شد ولی نظر به عدم آشنایی هر دو به اصول پارلمانی دنیا، اکثریت نقّادی را تعبیر به دشمنی می نمود و اقلیت، نقّادی را از نزاکت گذرانده، ملبس به دشنام می ساخت. رفته رفته به جای این که از این اصول اساسی فایده برگیریم زیان بردیم. یعنی به اندازه‌ای نقّاد بین مجلسیان پدیدار آمد که هریک متتهای آمالشان فقط غلبه بر دیگری بود» (حبل‌المتین، ۱۳۲۹ ه ق، شماره دهم: ۸). در روزنامه‌های احزاب نیز علیه حزب رقیب، حرف‌های رکیک و زشت گفته می شد.

حبل‌المتین در ادامه با اظهار تأسف از این‌گونه برخورد احزاب با هم می نویسد: «بزرگترین یادگار استبداد که در ایران باقی مانده است همان سبک و روش جراید ماست؛ چه علامت تشخیص و بزرگی و برتری در دوره استبداد فحاشی و دشنام‌گویی بود» (همان).

مسأله دیگری که از عدم وجود فرهنگ سیاسی متناسب با احزاب ناشی می شد آن بود که احزاب و اعضای آن‌ها به علت بی‌اطلاعی از اصول حزبی حتی حاضر نمی شدند نام اعضای

فراکسیون خود و نیز تعداد آن‌ها را علناً منتشر کنند و دست به یک رقابت سالم بزنند و بسیار وقت در مجلس گرفته می‌شد که از طرف مقابل بپرسند فراکسیون خود را معرفی کند. درباره این موضوع، سلیمان میرزا چنین گفته است: «اگرچه در مملکت مشروطه هیچ محرمانه نیست، آن پروگرام، آن نوشته ائتلاف را که نوشته‌اید ارائه بدهید که ما هم بدانیم که می‌خواهید به مضمون کدام ائتلاف‌نامه و پروگرام رفتار نمایید، نه این که بفرمایید ما اکثریت داریم، هیچ به شما نشان نمی‌دهیم، می‌گذاریم توی جیب و هیچ نمی‌گوییم، شما هم در اقلیت هستید هر وقت آمدید حرف بزنید تقاضای رأی می‌کنیم چهل و هشت رأی می‌گیریم بر این که شما مُهمل می‌گویید» (مذاکرات دور دوم مجلس، ج ۲: ۹۲۲).

در بین احزاب در این دوره، هیچ‌گاه ارتباطی منطقی و منطبق بر مرام‌نامه و اساسنامه حزبی رُخ نداد. «عده آنان که درد وطن را بر اعتراض و امراض ترجیح می‌دهند خیلی محدود است، افسوس که همان محدود هم دست به دست هم ندادند (هدایت، ۱۳۴۹: ۳۱۹).

بهار هم که خود از فعالان احزاب بود، بحث منافع شخصی در احزاب را این‌گونه بیان کرده است: «بر ما ثابت شده که ایجاد احزاب و تدوین مرام‌نامه‌ها در ایران هرگز از تأثیر فکرها و تطبیق منافع اجتماعی و صنفی نبوده، بلکه پیشامدها و خیال منافع شخصی به خصوص باعث می‌شده است که یک دفعه یک حزب تندرو درست می‌شده و طبعاً در مقابل آن حزب تُندرو یک حزب کُندرو به دنیا می‌آمده است» (بهار، ۱۳۲۹، ج ۲: ۱۷۶).

گویا در ایران آن زمان، تشکیل احزاب، نه برای نهادینه کردن شیوه‌های جدید حکومت، بلکه بیشتر در جهت ایجاد گروه و دسته و پیرو بود، که این امر نیز خود ناشی از فرهنگ سیاسی اقتدارگرایی جاری در جامعه بود. «احزاب بر روی منافع اشخاص محدود توی سر یکدیگر می‌زده‌اند تا خسته شوند. به‌طور کلی هیاهوها و جنجال‌های بزرگ که به صورت دو حزب به وجود می‌آمده است، هیچ‌وقت مقرون به عقاید ثابت‌علمی نبوده، بلکه برای تأمین منافع اشخاص بزرگی بوده است که صفوف مزبور را به وجود می‌آورده‌اند» (بهار، ۱۳۲۹، ج ۲: ۱۷۶).

در مورد افراد فرصت‌طلب در مجلس اول، مخبرالسلطنه گفته است: «به هزار اسم انجمن تشکیل یافته و هر کس از همه جا وامانده و دست از کار کشیده بود، مشروطه‌طلب و تعزیه‌گردان شده و مجلس را با خود به این طرف و آن طرف می‌کشید. برای مقصرین کلاه بردار

که یک عمر مال دولت و مردم را خورده بودند کافی بود که خود را داخل انجمنی کرده یا در سایه یکی از انجمن‌ها قرار گیرند و باز در حقیقت برای چابیدن و زور گفتن در لباس تازه مشروطه خواهی اقدامات خود را دنبال کنند» (هدایت، ۱۳۴۹: ۵۹۳).

با نگاهی گذرا به وقایع ذکر شده درمی‌یابیم که بسیاری از مشکلات سیاسی و جابه‌جا شدن‌های سریع کابینه‌ها و عدم امنیت و ثبات در کشور، ریشه در این‌گونه برخوردهای فرصت‌طلبانه احزاب داشت. روزنامه رعد در این باره نوشته است: «از طرفی هم با یک دنیا مشکلات صعب‌الحل و با آنکه ارکان اعتماد هر رئیس‌الوزرای به تمایلات مجلس تزلزل یافته و با آنکه ضربه مهلک استیضاح‌های خصوصی و تمکین نکردن از مسئولیت مشترکه، دستور نوین احزاب مجلس گشته و هیچ وزیر و هیأت‌وزرایی را به آتیه خود امیدوار نمی‌سازد و با آنکه اتفاق و اکثریت مجلس جز نظریات شخصی لیدرها و مقاصد خصوصی احزاب مبنا و مأخذ دیگری ندارد با تمام این احوال انتظار داریم که دولتمردان به نام فداکاری و به نیت پاک خدمت به مملکت، برای اثبات صمیمیت دامن همت برکمر زنند» (روزنامه رعد، ۱۳۳۳ ه. ق، شماره ۱۵۲).

۳- روشنفکران - نخبگان و تحزب در ایران

نخبگان ایرانی دوره مورد بحث، بارها به نوعی بدبینی و عدم اعتقاد به احزاب را از خود نشان داده‌اند و جالب این است که اکثر این افراد، خود از هواداران مشروطه یا از لیدرهای احزاب بوده‌اند. نکته این است که اگر دولتمردان، با احزاب مخالفت می‌کردند، طبیعی می‌نمود، زیرا احزاب، محدود کننده قدرت ایشان بودند. اما دلیل بی‌اعتنایی سران احزاب به جریان تحزب، ناشی از مناسبات میان اشخاص و گروه‌ها و سازمان‌ها بوده که عموماً جنبه شخصی داشته است. این مناسبات باعث می‌شد که کار احزاب، تحت الشعاع منافع شخصی قرار گیرد و بر این اساس، بستر مناسبی برای توسعه و پایداری احزاب ایجاد نشود. مثلاً سردار اسعد که از مشروطه‌خواهان و از فاتحان تهران بود، در مورد احزاب در مجلس دوم چنین گفته است: «امروز متوقع بودم دشمنی‌های خیلی سخت با هم متحد شده، دست به دست یکدیگر بدهند، باز می‌بینیم گفت‌وگوی اعتدال و انقلاب است این حرفی که ما را خراب کرده است، باز ادعا می‌شود؛ این حرف‌ها را ما تا از مجلس برنیندازیم به آرزوهای خودمان نایل نخواهیم شد.

اثرات سوء این حرف‌ها به کابینه وزرا و ادارات دولتی و به ولایات و به همه‌جا سرایت می‌کند، پس ما باید در این موقع کمال اتحاد را کرده با هم متفق باشیم و این گفت‌وگو را از میانه برداریم» (مذاکرات مجلس دوم، ج ۲: ۳۵۳).

سیدحسن تقی‌زاده که خود، لیدر و از مؤسسين حزب دموکرات بود، زمانی که به علت تکفیر در خارج از کشور به سر می‌برد، در مورد مشکلات کشور می‌گوید: «مجلس ملی و دربار و پیشروان ملت و سیاسیون و ارباب نفوذ تهران و ولایات و علما و اهل بازار، اگر ترقی ایران و قوت مملکت خود را می‌خواهند، باید پشت به پشت داده سعی کنند یک حکومت مرکزی ثابت و پایداری پیدا شود و نه سایر مساعی نتیجه نمی‌دهد و گفت‌وگوهای سیاسی، تشکیل احزاب، اتحاد اسلام، انقلاب سیاسی، تجدیدبازی، شیوع مسلک بالشویکی و منشویکی، و فور جراید، اشعار و وطن‌پرستانه، هیجان افکار عامه و نمایش‌های ملی، فایده‌ای برای نجات تمدن ایران ندارد» (روزنامه کاوه، ۱۳۲۹ ه. ق، شماره ۱۲: ۶).

وقتی تقی‌زاده که در خارج نیز زندگی کرده، راجع به احزاب، این‌گونه نظر می‌دهد، از سایر افراد و مخالفان، توقع چندانی نمی‌توان داشت.

مثلاً، سپهدار پا را از این هم فراتر نهاده، حتی به مجلس نیز اعتقادی نداشته است.

«حزب اعتدالیون مجلس ایران کوشش بلیغ دارند که به هر قسم ممکن می‌شود سپهدار را برگردانند و هم‌چنین معلوم شده است که سپهدار عودت خود را مشروط به این قرار داده است که کابینه وی به هیچ‌وجه مسئول پارلمان و احزاب نبوده و فقط مسئولیت کابینه نزد نایب‌السلطنه باشد ولی گمان نمی‌رود که مجلس و احزاب آن، چنین شرایط را از سپهدار بپذیرند» (روزنامه حبل‌المتین، ۱۳۲۹ ه. ق، شماره ۳).

یا مثلاً مورخ‌الدوله از قول عین‌الدوله می‌گوید: «از مجلس اظهار دل‌تنگی نموده به وکلا بدگویی کرده، نسبت خیانت و اعمال اغراض شخصی داده، گفته بود تا مجلس منحل نشود ممکن نیست یک دولت بتواند کار کند» (سپهر، ۱۳۶۲: ۱۸۹).

با مطالعه موارد فوق به این نتیجه می‌رسیم که از محمد علی‌شاه تا رضاخان، همه با احزاب مخالف بودند، اما در بیان این مخالفت، شدت و ضعف نشان می‌دادند.

در جامعه نیز تفکرانی از این قبیل وجود داشت که ناشی از طرز تفکر نخبگان بود؛ زیرا عمل نخبگان در جامعه، راهنما و شکل‌دهنده‌گزینه‌های مردم در زندگی سیاسی روزمره است.

(kavanagh, 1972: 10).

جایی که سران مشروطه و احزاب به وجود احزاب بی‌اعتقادند، از مردم عادی و عوام چه توقعی می‌توان داشت؟

جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد
مثلاً برخی هم در قالب دین و مذهب، به مبارزه با احزاب می‌پرداختند مثلاً سید محمد طالب‌الحق در مشهد می‌گفت: «هرکس صد و هفتاد مرتبه بگوید اللهم العن الیدموکرات، خداوند گناهان او را می‌آمرزد» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۴۱).

در میان سران نیز نوعی اجماع نظر بود که وضعیت بحرانی ایران را ناشی از نوع فعالیت احزاب می‌دانست. برخی نیز ریشه بدبختی را در یک حزب می‌دانستند و می‌گفتند که اگر آن حزب از میان برود و حزب دیگر قدرت را بگیرد، اوضاع مرتب و به سامان خواهد شد. اما در این مورد بهار می‌گوید: «خبر ندارند که این مسئله یگانه سبب فلاکت و بدبختی ایران خواهد شد» (بهار، ۱۳۲۹، ج ۱: ۱۳).

حبل‌المتین نیز در پاسخ به کسانی که اعتقادی به احزاب نداشتند گفته است: «ما با صدای بلند فریاد زده و می‌گوییم که هر قدر اصول پارلمانی و مجلس شورای ملی منظم شود و احزاب سیاسی پایبند پروگرام صحیح گردند، وضع مملکت بهتر می‌شود؛ و تا مسلک این اشخاص معدود که کابینه از آن‌ها تشکیل می‌شود همین است، محال است که خرابی‌ها اصلاح و ویرانه‌ها تعمیر گردد» (روزنامه حبل‌المتین، ۱۳۲۹ ه. ق، شماره ۲).

۴- تبدیل رقابت به ستیز در فرهنگ سیاسی ایران

احزاب در ایران به محض شکل‌گیری، در اندک زمانی از رقابت سیاسی خسته شده، و به ستیز سیاسی و حذف رقیب روی می‌آوردند. زیرا در تعاملات اجتماعی - سیاسی ایران آن زمان زور و خشونت حرف اول را می‌زد، در حالی که ساز و کار اصلی تحزب، رقابت سیاسی بود، که در بین ایرانیان، تمرین نشده بود. به همین دلیل، برای مدتی ایران را تبدیل به صحنه نبردی کرده بودند تا از طریق گلوله به آرمان‌های سیاسی دست یابند، غافل از این که رسالت احزاب در جوامع توسعه یافته، تعدیل ساختارهای خشن سیاسی و بالا بردن مشارکت مردم و خلاصه، تبدیل گلوله به رأی بود.

احزاب در ایران، تنها برای حذف رقیب دست به ترور می‌زدند و به قول بهار: «صدیّت و دشمنی بین احزاب از آغاز فتح تهران بروز کرده، کار به گشت و گشتار هم کشید» (بهار، ۱۳۲۹، ج ۱، ۱۱). چون زمینه خشونت هم فراهم بود بسیار زود کار به ستیز سیاسی کشید. مخبرالسلطنه در باره زمینه‌های درگیری‌های سیاسی می‌گوید: «طبیعت مشروطه و اساساً کار نمایندگان، تولید دستجات می‌کند و می‌خواهند غلبه کنند. از سه کلمه که گفته می‌شود دو کلمه اش اتحاد و اتفاق است به لفظ و نفاق به معنی» (هدایت، ۱۳۴۹: ۳۵). این نفاق خود باعث درگیری بین دستجات می‌شده است.

مورد دیگر که باعث تشدید درگیری‌ها می‌شد، انحصارطلبی احزاب بود؛ به طوری که اعتدالیون درباره دموکرات‌ها می‌گویند: «آقایان مخترع انقلاب به پارتی‌های خود که تمام دوایر دولتی را ارث بالاستحقاق خود دانسته حتی گریه اداره را هم انقلابی اختیار کرده بودند سعی کردند که اعتدالی در هیچ کجا کاری نیابد» (روزنامه مجلس، ۱۳۲۸ ه ق، شماره ۲۳). دموکرات‌ها نیز به سایر احزاب، اتهام انحصارطلبی می‌زدند. مثلاً تقی‌زاده درباره یفرم‌خان گفته است: «به جوانانی که تحصیل کرده می‌خواهند یک کاری پیدا کنند در ادارات خود شغل نمی‌دهند مگر آن که فرقه داشناک را قبول کرده و داخل شود و به این واسطه جوانان تربیت شده بیچاره ارامنه که هیچ میلی بدان فرقه و عقایدش ندارند و خودشان صاحب عقاید و افکار عالی تر هستند، مجبور می‌شوند که بناچار داخل فرقه شوند» (افشار، ۱۳۵۹: ۲۲۳).

پس از ایجاد دو دستگی در مجلس، اعتدالی‌ها، دموکرات‌ها را عامل ناپسامانی امور دولت می‌دانستند و قصد اخراج چند تن از دموکرات‌ها را داشتند که «دموکرات‌ها برای ابراز قدرت خود، میرزا حسن خان امین‌الملک را در منزلش ترور کردند که این امر توسط مجاهدان حیدرخان رُخ داد و چون قاتلان دستگیر نشدند، اعتدالیون سعی در گرفتن تکفیرنامه از سوی مراجع نجف برای تقی‌زاده نمودند که این امر، خود درگیری را تشدید کرد و نهایتاً سید عبدال... بهبهانی در ۸ رجب ۱۳۲۸ ه. ق شبانه ترور شد و بنا به نقل منابع، ترور بهبهانی هم به دست مجاهدین حیدرخان صورت گرفت» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ج ۳، ۱۳۷).

اعتدالیون نیز دست به انتقام زده و میرزا محمدخان تربیت از نزدیکان تقی‌زاده و میرزا عبدالرزاق خان همدانی را که از عناصر دموکرات شناخته می‌شدند، به دست مجاهدین

معز السلطان کشتند (همان). با این اقدامات، این احزاب نه تنها کمکی به نهادینه شدن اصول پارلمانی در ایران نکردند، بلکه با توطئه علیه یکدیگر، فضای سیاسی را بسیار مخدوش ساختند.

این نوع برخورد، نشان از کودکی جریان تحزب در ایران آن زمان دارد که متأسفانه این طفل، در همان کودکی ماند و بالغ نشد تا به دست دایه‌ای نامهربان مثل رضا شاه، از مسیر رشد خارج شد. البته علاوه بر ترور خارج از مجلس، در مجلس نیز نمایندگان با هم برخورد فیزیکی و هتاک‌گری نیز می‌کردند که می‌توان به درگیری میرزا علی و ادیب‌التجار اشاره کرد.

متأسفانه این درگیری‌ها در جهت نهادینه کردن مشروطیت نبود و بیشتر به دنبال اغراض شخصی بود. صنیع‌الدوله در تلگرافی به مخبرالسلطنه گفته: «وقتی که مردم فاسد شدند و همه در فکر دخل و اغراض شخصی افتادند، آن وقت مصالح نوعی از میان می‌رود؛ و کار طوری می‌شود که شده است. این خاک به واسطه بی‌فکری مردمش به یک حال فلاکتی افتاده است که تصور کردنی نیست. سابقاً یک بدذات را می‌بایست متحمل باشیم و حالا جماعتی را» (هدایت، ۱۳۴۹: ۲۰۸).

۵- فرهنگ عمومی و فعالیت احزاب

در این دوره، احزاب با عدم اقبال و توجه مردمی روبه‌رو بوده‌اند. این موضوع‌ها را می‌توان از بررسی مطبوعات و روزنامه‌های این دوره دریافت. مردم بیشتر به چهره‌های سیاسی رأی می‌دادند، نه به نمایندگان احزاب. بحران‌ها از طریق احزاب دنبال نمی‌شد و احزاب تأثیر چندانی بر روند حل بحران‌ها نداشتند و بر همین اساس نیز در مجلات، چندان به احزاب اعتنا نمی‌شد.

روزنامه رعد در مورد انتخابات مجلس سوم می‌گوید: «یکی از مشخصات انتخابات در این دوره مانند دوره دوم این است که در هیچ‌یک از ایالات، احزاب پایگاه حزبی مشخص ندارند و نتیجه انتخابات از لحاظ حزبی در هم و نامشخص است» (روزنامه رعد، ۱۳۳۳ هـ ق، شماره ۱۰).

شاید بتوان گفت مخفی‌کاری احزاب در این دوره، خود علتی بر عدم اقبال مردمی بوده است. احزاب در این دوره به درستی و ارگانیک یعنی از پایین به بالا شکل نمی‌گرفتند،

بلکه از تجمع چند چهره سیاسی و اتحاد نیم‌بند آنان با هم، احزاب اعلام موجودیت می‌کردند و از تنها چیزی که در این میان خبری نبود، مبنا و دلیل اتحاد و مرام حزبی بود. به دلیل همین عدم اتکای به مردم، احزاب به دنبال جذب مردم و ایجاد ساز و کاری نبودند که ایشان را آموزش دهند تا از طریق آن بتوانند ساختار سیاسی کشور را متحول کنند. حتی در برخی موارد که به مردم و مطبوعات حمله می‌شد، احزاب اصلاً اعلام موضع نمی‌کردند و این بی‌توجهی باعث عدم توجه مردم به احزاب می‌شد. در یک دید واقع‌بینانه باید گفت که مردم از احزاب جز جنگ بر سر قدرت، کشمکش در مجلس، انحصارطلبی، ترور و ایجاد جوّ وحشت در جامعه ندیده بودند. لذا مردم و در درجه بعد، روشنفکران و مطبوعات به‌طور کامل از احزاب قطع امید کرده بودند.

مثلاً در دوره مجلس سوم که همزمان با جنگ اول جهانی و اوضاع بحرانی کشور بود، مطبوعات از اکثر جریاناتی که می‌توانستند در بهبود اوضاع نقش آفرینی کنند یاد می‌کردند الا از احزاب و اگر یادی هم می‌شد، بعضاً منفی بود.

مجله کاوه در مورد وضعیت اجتماعی نابسامان و بازسازی کشور می‌گوید: «عزم جزم وطن پرستان، نیت پاک شاه نوجوان و اشتغال روس و انگلیس در جنگ بین‌المللی، امیدواری می‌دهد که ایران بتواند استفاده کامل کرده به اصلاحات امور و استحکام اساس مشروطیت موفق گردد. دسته‌های سیاسی نیز که در دوره دوم مجلس دائماً مشغول زد و خورد بودند، معایب اختلافات زیاد را فهمیدند و برای تقویت دولت متفقاً باید کار کنند» (مجله کاوه، ۱۳۳۵ ه. ق، شماره ۱۸).

احزاب بر خلاف عدم توجه به جذب مردم، به جذب چهره‌های سرشناس و متمول بسیار علاقه‌مند بودند. مثلاً سید محمد صادق طباطبایی در جواب سفیر آلمان که گفته بود علت دوری آلمان از اعتدالیون، انتصاب فرمانفرما است که تمایلات روسی دارد، می‌گوید: «انتصاب این قبیل اشخاص متنفذ به احزاب، مربوط به سیاست خارجی نمی‌باشد، فقط راجع به مسائل داخلی است. مثل این که دموکرات‌ها سابقاً شاهزاده عین‌الدوله را با خود همراه کرده بودند و اعتدالیون فرمانفرما را برای آنکه در موقع انتخابات هریک برای خود رأی پیدا کنند» (سپهر، ۱۳۶۲: ۲۲۲).

با توجه به چنین اظهار نظرهایی، قطع امید مردم و مطبوعات از احزاب، کاملاً طبیعی بوده

است. به جای دید مثبت، دید کاملاً منفی به احزاب شکل گرفت. در مذاکرات مجلس چهارم، سخنان یکی از نمایندگان در باره فلسفه شکل‌گیری احزاب و انگیزه افراد از پیوستن به احزاب جلب توجه می‌نماید. این نماینده که حاج آقا میرزا رضاخان است می‌گوید: «هرکس در هر لباس و هر شغل و هر سلسله، هشت صبح که از خواب برمی‌خیزد اول فکری که برای ارتزاق خود می‌کند دخول در ادارات دولتی است و هیچ وظیفه دیگری برای خودش فکر نمی‌کند و فقط می‌خواهد داخل اداره بشود، البته باید به این و آن متوسل شود و شروع به آنتریک و دسته‌بندی نماید و شروع می‌کند به تشکیل احزاب و داخل شدن در احزاب. احزابی که هر ساعت یک رنگند، احزابی که هر وقت دولتی روی کار آمد مرام‌شان همان مرام دولت است، احزابی که یک روز دموکراتند و یک روز اعتدال و یک روز سوسیالیست و به هر اندازه که اسم در دنیا ممکن است تصور کرد در ایران ایجاد می‌کنند بدون این که مرامی داشته باشند» (مذاکرات دور چهارم مجلس، ج ۱، ۹۹).

وقتی نماینده مجلس چنین اظهار نظری می‌کند، دیگر نمی‌توان از مردم انتظار داشت که با احزاب، میانه خوبی داشته باشند و می‌توان گفت که احزاب این دوره، حقیقت را که همانا جذب مردم و آموزش ایشان برای مشارکت در امورسیاسی بود، به پای مصلحت که همانا جذب منتفدین بود، ذبح شرعی می‌نمودند و با این اقدامات خود، باعث عدم ایجاد ساختار اجتماعی مورد نیاز احزاب در جامعه می‌شدند.

در بسیاری از تلاش‌ها که ملیون و سیاسیون برای بهبود اوضاع بروز داده‌اند، نامی از احزاب نیست. حتی در تلگراف‌ها و نامه‌هایی که به سران سایر کشورها نوشته شده، نامی از احزاب به میان نیامده است. مثلاً تقی‌زاده و وحیدالملک در تلگرافی به ویلسون رییس جمهور آمریکا گفته‌اند: «ما از طرف ملت خودمان به شما و ملت نجیب آمریکا متوسل می‌شویم که نفوذ تام خودتان را به کار برده تا بهره‌مندی از آن اصول مقدسه‌ای که شما از روی حس نجیب انسانیت پرستانه خود شرط صحیح و حق پایداری صلح عالم ملاحظه فرموده‌اید، شامل حال این نژاد قدیم نیز بگردد» (مجله کاوه، ۱۳۳۵ هـ ق، شماره ۵۹).

نکته در این است که ایشان خود از لیدرهای حزب دموکرات بودند و نامی از حزب دموکرات نبرده‌اند؛ شاید به این دلیل که خود به عدم وجود پایگاه احزاب در جامعه و عدم وجود ساز و کار همکاری جمعی در جامعه و وجود ملاحظات شخصی و فردی در امور

اجتماعی و سیاسی واقف بوده‌اند. بهار نیز می‌گوید: «اصول حزب‌سازی و فرقه‌بازی و جار و جنجال‌لیدرها و پادوها و هتاک‌های جراید همه را خسته کرده بود» (بهار، ۱۳۲۹، جلد دوم، ۲۳). از این رو، طبیعی است که مردم به جایگاه و کارکرد احزاب، ابداً اعتقادی نداشته باشند. مقایسه‌ای بین احزاب کشورهای غربی و ایران، علل عدم پیشرفت احزاب در جامعه‌ی ایران را مشخص می‌کند.

شرایط مساعد برای تشکیل احزاب در کشورهای پیشرفته

- ۱- سابقه تاریخی حکومت مردم (دموکراسی مستقیم) در یونان و روم قدیم و قانون‌گذاری و قانونمندی دیرپا در کلیه سرزمین‌های اروپا تحت حکومت روم و نهادینه‌شدن فرهنگ متابعت از قانون.
- ۲- وصول به ضرورت مشارکت عامه یا حداقل نخبگان در مدیریت و نظارت بر قدرت سیاسی جامعه بعد از رنسانس (دموکراسی غیرمستقیم یا انتخاب دوره‌ای نمایندگان و مسؤولان اجرایی).
- ۳- رسیدن جوامع به مرحله مدرنیته، یعنی رشد کامل و بلوغ عقلی انسان با قدرت اراده و توان انتخاب برای سلطه بر طبیعت و تعیین سرنوشت خویش بدون کمک نیروهای غیبی و ماوراءالطبیعه.
- ۴- رشد سرمایه‌داری صنعتی - علمی، عمومی و خصوصی و تشکیل طبقات مختلف (کارگر، کارمند، کارفرما) و توسعه شهرهای مدرن.
- ۵- کسب آزادی افکار و اندیشه برای رشد و بالندگی و کوشش‌های پی‌گیر برای حفظ و گسترش و نهادینه‌ساختن آن.
- ۶- گسترش فرهنگ کارگروهی و دسته‌جمعی و اجتناب از انفراد و اعتکاف در نتیجه اتحاد طبقاتی در سندیکاها و اتحادیه‌ها و انجمن‌های محلی، صنفی - فرهنگی و اجتماعی و در نهایت، تشکیل احزاب فراگیر (نهادهای مدنی) با تدوین برنامه‌های مدون برای مدیریت جامعه، حفظ حقوق قانونی و منافع اعضا و رفع نیازمندی‌های آنان.
- ۷- وجود شرایط اقلیمی مساعد برای تسهیل کوشش‌ها و فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی و عمومی در کنار هم یا؛ همکاری یکدیگر.

- ۸- تثبیت و تقسیم مناسب جمعیت در سراسر کشور و جلوگیری از افزایش و جابه‌جایی و مهاجرت‌های بی‌رویه.
- ۹- مترادف بودن و هماهنگی رشد اقتصادی و سیاسی با هم.
- ۱۰- نفی کامل بی‌سوادی و آموزش مدیریت‌های علمی، سیاسی، اقتصادی با علوم جدید و تعمیق بصیرت سیاسی، بینش اجتماعی و روشنفکری.

شرایط نامساعد برای تشکیل احزاب سیاسی در ایران

- ۱- عدم تشکیل و تثبیت جامعه مدرن و طولانی‌شدن مرحله‌ی گذار که بی‌پایان به نظر می‌رسد.
- ۲- عدم رشد و بلوغ سیاسی و بینش و آگاهی اجتماعی در اکثریت افراد جامعه، ضمن بالابودن درصد بی‌سوادی.
- ۳- عدم امکان آزادی اندیشه و افکار و ذهنیت قانون‌پذیری در جامعه و کاهش معرفت‌شناسی به دلیل وجود استبداد فردی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طی قرون متوالی که بالطبع عدم علاقه به شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و عمومی و کاهش عرق ملی را به دنبال داشته است.
- ۴- وجود فرهنگ قضا - قدری و جبرگرایی و اعتقاد به تأثیر نیروهای ... در تعیین و تغییر سرنوشت و در مقابل، عدم اعتقاد به داشتن قدرت اراده و توان انتخاب و تأثیر در سرنوشت توسط انسان فعال که انزواگزینی و عدم تمایل به مشارکت و دخالت مستقیم در اداره امور جامعه را به دنبال آورده است.
- ۵- اقتصاد معیشتی و کاملاً منفعل و پایدار.
- ۶- عدم رشد صنعت و علوم و اقتصاد درون‌نگر که سبب عدم رشد سرمایه‌داری مستقل خصوصی شده و به کاهش رشد طبقات مشخص و مختلف اجتماعی و تشکیل شهرهای مدرن و مستقل از روستاها منجر گردیده است.
- ۷- وجود بینش و منش هیئت‌سالاری، که جایی برای فعالیت احزاب سیاسی باقی نمی‌گذارد.
- ۸- روحیه‌ی انزواطلبی، فردگرایی، خودمحوری، تکروی، اعتکاف و عرفان‌گرایی افراطی

که گاهی سبب ترس، تهدید، بی‌اعتمادی و بی‌علاقگی است و باعث عدم گردهم‌آیی، اتحاد و تشکیل انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، سندیکاها و دیگر تشکیلات مدنی، که پایه‌های اصلی احزاب سیاسی هستند، می‌شود.

۹- فرارگرفتن در منطقه‌ی جغرافیایی خاص و تهاجم مستمر جهانگشایان غارتگر یا همسایگان متجاوز به این سرزمین که سبب‌گردید ساکنان آن همواره در زیر یوغ سرکوب و یکه‌تازی حکام فاتح خارجی زندگی کنند، یا حکومت قدرتمندان مستبد و خودمحور داخلی را به‌بهانه مقابله و دفاع از ایشان در برابر دشمنان خارجی، تحمل نمایند و فرصت و امکان نیابند درباره قانونمندساختن جامعه و تشکیل نهادهای مدنی و مردمی، اندیشه کنند و به ضرورت آن پی‌ببرند و داشتن امنیت را در هر شرایطی بر هر چیز دیگر، ترجیح دهند. (گویی این دوره گذار قرار نیست به پایان برسد).

نتیجه‌گیری

تا زمانی که دولت، اقتصاد را در مهار خود دارد، قدرت سیاسی نیز در انحصار آن باقی می‌ماند. برای خلاصی از قدرت انحصاری دولت، تقسیم قدرت در حوزه اقتصادی یک ضرورت است. همان‌گونه که کشورهای سوسیالیستی به‌دنبال انحصار منابع اقتصادی (اقتصاد دولتی)، قدرت سیاسی را نیز در انحصار خود داشتند، حزب نیز انحصاری و به ابزار سلطه‌ی گروه حاکم بدل می‌گردید که به‌طور رسمی و علنی، حزب برابر با دولت، و دولت برابر با حزب بود. نمونه کشورهای سوسیالیستی نشان داده است که حزب و اقتصاد و سیاست، رابطه‌ی مستقیم دارند؛ یعنی زمانی که اقتصاد در انحصار دولت در آید، در پی آن سیاست و حزب نیز انحصاری می‌شود. یا برعکس، زمانی که سیاست، انحصاری شود، حزب و اقتصاد نیز انحصاری و دولتی می‌شود. در چنین شرایطی، دموکراسی، حقوق بشر و حقوق برابر شهروندی نیز از بین می‌رود و حتی امنیت زندگی مردم به مخاطره می‌افتد. بنابراین، گسترش فلسفه، سیاست و اقتصاد لیبرالی، ضرورت ساختار اجتماعی پیدایش حزب، ساختار فرهنگی رقابت و همکاری میان مردم و تسامح دولتی، رمز ماندگاری و وجود، نظام‌های خودکامه مانع اصلی تشکیل و ماندگاری احزاب است. (علمداری، ۱۳۸۵: ۲۲)

احزاب معمولاً ایدئولوژی، فرهنگ و منافع مشترک بخشی از جامعه را در برابر بخش دیگر

نمایندگی می‌کنند. یک حزب نمی‌تواند نماینده منافع تمام شهروندان باشد. برای ایجاد و ماندگاری حزب باید روی این عوامل تکیه کرد. حزب معلق در هوا، حزبی که بخواهد منافع همگان را نمایندگی کند، حزب نیست؛ بلکه تشکیلاتی پوپولیستی و بی پایه و ستون است که تنها در شرایط ویژه می‌تواند کارکرد داشته باشد، نه همیشه.

احزاب برای کسب قدرت ممکن است اقدام به ایجاد ائتلاف حزبی کنند، نه ادغام حزبی. ائتلاف حزبی، به صورت موقتی و با اهدافی کوتاه‌مدت حول اتحاد عمل، شکل می‌گیرد. حزب نتیجه اتحاد نظر و منافع درازمدت گروهی از شهروندان، علیه منافع شهروندان دیگر است. شهروندان یک جامعه مجبورند یکدیگر را تحمل کنند و منافع یکدیگر را رعایت نمایند؛ ولی مجبور نیستند با کسانی که اختلاف منافع و اختلاف نظر عمیق دارند، در درون تشکیلات حزبی مشترکی فعالیت کنند. احزاب کنونی در ایران، یا احزاب دولت ساخته‌اند یا گرد هم‌آیی گروه‌های مختلف‌المنافع که نمی‌توانند معیارهای حزبی را رعایت کنند. حزب نامیدن این دو گروه خطا است. تا اوضاع سیاسی، آفتابی و بر وفق مراد آن‌ها است درکنار هم باقی می‌ماند و زمانی که هوای سیاست، ابری شد و اوضاع رو به وخامت گذاشت، گروهی پراکنده شده و گروهی دیگر، علیه هم جبهه‌سازی می‌کنند و دسته‌دسته می‌شوند. برای تشکیل و ماندگاری حزب، گذشته از شرایط عینی و ذهنی آن، درک اصول حزبی نیز ضروری است.

تحزب، امری پیچیده است و صرفاً نمی‌توان گفت ناپایداری حزبی در ایران، وابسته به کدام عامل است؛ چراکه مسائل فرهنگی، بافت اجتماعی، نبود بستر لازم برای گسترش کار جمعی، همه دست به دست هم داده و اجازه نداده‌اند در آن پایگاه، تحزب ایجاد شود.

در غرب، احزاب طی یک پروسه تاریخی طولانی متولد شده‌اند که در آن بسترهای تاریخی - فرهنگی و فرهنگی - سیاسی متناسب با کارکرد احزاب به صورت بومی و نه تقلید، ایجاد شده است. به همین دلیل، تحزب در این کشورها، مستمر پایا و اثرگذار است. اما در ایران، احزاب به صورت ارگانیک و با طی پروسه تاریخی متناسب، شکل نگرفته‌اند و به واسطه آشنایی با کار حزبی و سیاسی در غرب، از آن الگو برداری کرده‌اند که البته آن هم کاملاً ناشیانه. به همین دلیل، چون جامعه ایران شرایط هموار تاریخی را برای رسیدن به این امر طی نکرده است، بحث تکثر و کار حزبی را بر نمی‌تابد و این کار حزبی به صحنه تضاد و تزاخم بدل شده است که همراه با خود، نوعی انشقاق در سطوح مختلف ایجاد کرده است. این نوع تشتت و عمل

حزبی به علت فقدان پیشینه تاریخی نمی‌تواند استمرار داشته باشد؛ اما سبب شده است تا دوره‌گذار کار حزبی پس از گذشت یکصد سال، همچنان ادامه داشته باشد.

این امر نباید ما را به این مرحله برساند که بگوییم نیازمند حزب و تحزب نیستیم، بلکه باید این تجربه را پشت سر بگذاریم و تمام ناهمواری‌های کار حزبی را تحمل کنیم تا احزاب به بلوغ برسند و با تمام کاستی‌ها و کج فهمی‌های تعمدی عده‌ای خاص، عطای کار حزبی را به لقایش نبخشیم. باید از شکست‌ها و گسسته‌های حزبی گذشته درس بگیریم و آموخته را مجدداً نیاز ماییم و دچار اصل ناتوانی آموخته شده، نشویم.

اصل ناتوانی آموخته شده

در روان‌شناسی، اصلی است به نام «ناتوانی آموخته شده» که براساس آن، افراد به دلیل شکست‌ها و ناکامی‌های پی‌درپی، خود را در انجام کار یا کسب هدفی، ناتوان می‌یابند، و به همین دلیل، پی‌گیری آن را رها می‌کنند. شکست‌های پی‌درپی با پرداخت هزینه‌های گزاف برای تشکیل حزبی از یک‌سو و آموزش نادرست درباره‌ی تشکلی‌های حزبی از یک سو، سبب می‌شود که افراد، روحیه و امید خود را از دست بدهند و خود را ناتوان بیابند و در نتیجه، تسلیم وضعیت حاکم شوند. این سیاستی است که قدرت‌های خودکامه نیز دنبال می‌کنند تا روحیه مثبت برای تشکیل حزب و امکان تغییر وضعیت سیاسی را از بین ببرند. بنانهادن حزب در کشورهای توسعه نیافته، مانند کاشت نونهالی در زمینی سنگلاخ است که به آبیاری و مراقبت دائمی و ویژه نیاز دارد، تا ریشه بگیرد و تنه آن مقاوم شود.

راه کارهای پیشنهادی

۱- باید آموزش کارگروهی را از خانواده‌ها آغاز و در مدارس، پی‌گیری کنیم تا کودکانمان که وارد جامعه می‌شوند، احترام به نظرهای بعضاً متفاوت را آموخته باشند و یگانه راه حل مشکلات ارتباطی را گفت‌وگو و تعامل بدانند و بقول بزرگان، فرزندانمان را برای زمان خودشان تربیت کنیم.

۲- احزاب باید تلاش کنند که با همکاری هم و فارغ از خطوط فکری، قبح کار حزبی را از میان ببرند تا مجاب کردن مخالفان، حالت اتحاد نسبی خود را حفظ کنند.

- ۳- احزاب باید چهره‌های سرشناس نظام را تشویق به ایجاد حزب کنند تا شاید جبهه مخالفان کارگروهی، اندکی عقب نشینی کنند و باور کنند که نمی‌توان وارد دنیای مدرن شد و از مواهب آن بهره برد، ولی با ملزومات و تبعات آن مانند احزاب و...مقابله کرد.
- ۴- احزاب باید بکوشند آستانه تحمل خود را بالا بردند تا دچار هیجانات آنی نشوند.
- ۵- باید تلاش کرد، ساختار سیاسی جامعه، به نیازهای جامعه نزدیک شود.
- ۶- باید در مفاهیم سیاسی - اجتماعی استدلال ناپذیر سابق تردید نمود و با استدلال قوی، مفاهیم مورد نیاز امروز را ایجاد کرد.
- ۷- باید احزاب بپذیرند که فصل الخطاب نهایی در عرصه رقابت سیاسی، قانون است و هیچ گروه شناسنامه‌دار یا بی شناسنامه نباید خود را ورای قانون و تافته جدا بافته حس کند.
- ۸- باید احزاب مقید به رقابت سیاسی باشند و رقابت را تبدیل به ستیز حزبی نکنند.
- ۹- باید دست از تعمیم محرک برداشت و چون در گذشته برخی از احزاب نگاه به خارج از مرزها داشته‌اند، همه را به یک چوب نزد.
- ۱۰- باید سعی کرد و برآیند خرد جمعی را پذیرفت و از تبلیغات شدیداً منفی علیه احزاب دست کشید. و اجازه داد که مردم، تفکر و تصمیم‌گیری کنند، نه این که بدلیل احتمال خطا در عمل حزبی، دچار بی‌عملی شوند.

منابع

الف - منابع تاریخی

- افشار، ایرج. ۱۳۵۹. *اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*. سازمان انتشارات جاویدان، تهران.
- بهار، محمد تقی. ۱۳۵۷. *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران.
- دولت‌آبادی، میرزا یحیی. ۱۳۶۲. *حیات یحیی*. انتشارات فردوسی. چاپ چهارم، تهران.
- سپهر، مورخ‌الدوله. ۱۳۶۲. *ایران در جنگ بزرگ*. انتشارات ادیب، تهران.
- هدایت (مخبرالسلطنه) مهدیقلی‌خان. ۱۳۴۹. *خاطرات و خطرات*. نشر زوار. چاپ دوم، تهران.

- هدایت (مخبرالسلطنه) مهدیقلی خان. ۱۳۶۳. گزارش ایران. به اهتمام محمدعلی صولتی. نشر نقره. چاپ دوم، تهران.
- ب - مجلات و روزنامه‌ها
- حبل‌المتین: شماره‌های ۲، ۳، ۱۰، سال اول
- رعد: شماره‌های ۱۰، ۸۴، ۹۰، ۱۵۲، سال اول و دوم
- کاهوه: شماره‌های ۱۲، ۱۸، ۱۹، سال اول
- روزنامه مجلس، شماره ۲۳، سال اول
- ج- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی
- صورت مذاکرات نمایندگان مجلس شورای ملی دوره دوم قانون‌گذاری.
- صورت مذاکرات نمایندگان مجلس شورای ملی دوره سوم قانون‌گذاری.
- صورت مذاکرات نمایندگان مجلس شورای ملی دوره چهارم قانون‌گذاری.
- د - مطالعات و تحقیقات
- اتحادیه، منصوره. ۱۳۷۱. احزاب سیاسی در مجلس سوم. نشر تاریخ ایران، تهران.
- اتحادیه، منصوره. ۱۳۶۱. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت دوره اول و دوم مجلس شورای ملی. نشر گسترده، تهران.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۵۴. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. انتشارات پیام، تهران.
- آقابخش، علی. ۱۳۶۶. فرهنگ علوم سیاسی. نشر پگاه، چاپ دوم.
- ازغندی، علیرضا. ۱۳۷۶. ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب. نشر قومس.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۵۵. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. نشر پیام، تهران.
- بشیریه، حسین. ۱۳۷۸. جامعه‌شناسی سیاسی. نشر نی. چاپ پنجم، تهران.
- بیتنام، دیوید - بویل، کوئل. ۱۳۷۶. دموکراسی چیست؟ ترجمه شهرام نقش تبریزی. نشر ققنوس، تهران.
- دایره‌المعارف بریتانیکا.
- دوورژه، موریس. ۱۳۵۷. احزاب سیاسی. ترجمه دکتر رضا علوی. ناشر امیرکبیر، تهران.
- دورکیم، امیل. ۱۳۶۹. درباره تقسیم کار اجتماعی. ترجمه باقر پرهام. کتاب‌سرای بابل.

چاپ اول.

- محمدی نژاد، حسن. ۱۳۵۵. *احزاب سیاسی*. ناشر امیرکبیر، تهران.

- نقیب‌زاده، احمد. ۱۳۷۹. *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*. ناشر انتشارات سمت، تهران،

چاپ اول.

- هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۰. *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه

محسن ثلاثی، نشر علم، تهران.

- یوسفیه، ولی‌الله. *انسان سیاسی*. نشر عطایی، تهران.

- رضازاده شفق. ۱۳۴۴. *خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟ کیهان*.

- kavanag, D.A. 1972. *political culture*, London

- zonis m: the. 1961. *political elit of iran*. prinston university press.

